

مقاله پژوهشی - فصلنامه علمی رهیافت‌ها

سال چهاردهم، شماره ۵۱، تابستان ۱۳۹۹
صفحه ۱۵۳ تا ۱۷۲

بررسی رابطه ویژگی‌های شخصیت محمدرضا پهلوی و وابستگی در سیاست خارجی

مجیدرضا رجبی / دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه خوارزمی، و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز majidreza_rajabi@yahoo.com

حسین مفتخری / استاد تمام و عضو هیات علمی دانشگاه خوارزمی mofhtakhari@khu.ac.ir

علیرضا مرادی / استاد تمام و عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی moradi@khu.ac.ir

چکیده

بخش مهمی از علم سیاست به شناسایی رفتار و افکار انسان مربوط می‌شود. رهبران سیاسی به‌رغم مقام خود در جامعه، ویژگی‌های شخصیتی مختص به خود را دارند که می‌تواند پیامدهایی برای تصمیم‌گیری آنها در عرصه سیاست داشته باشد. از این رو لازم است برای فهم اقدامات و سرنوشت رهبران سیاسی، شخصیت آنان به دقت از دیدگاه‌های روانشناختی مورد واکاوی قرار گیرد این مقاله بدنبال پاسخ به این سؤال است که چگونه ویژگی‌های شخصیتی شاه در پیوند با سیاست خارجی او مبتنی بر وابستگی بوده است؟ روش تحقیق در این مقاله کیفی با رویکرد توصیفی-تاریخی است و داده‌های پژوهش به شیوه کتابخانه‌ای و از طریق فیش برداری جمع آوری شده است. بر اساس تحلیل رفتار متقابل اریک برن و بررسی سبک رشد شخصیتی محمد رضا پهلوی به نظر میرسد، نوع تربیت خانوادگی شاه مبتنی بر استبداد رضاشاهی از یک طرف و تنوع محیط‌های تربیتی محمدرضا از طرف دیگر باعث شده بود تا علاوه بر ظهور وابستگی در شخصیت او به روسای جمهوری امریکا به عنوان «پدر» نگاه کند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که به واسطه حضور رضاشاه به عنوان فردی قدرتمند در زندگی شخصی و سیاسی محمدرضاشاه، او هرگز نتوانست از سیطره روانی پدر خارج شود و در تعاملات سیاسی همواره بدنبال یک حامی بوده است.

کلیدواژه: اریک برن، تحلیل رفتار متقابل، سیاست خارجی، وابستگی روانی، محمدرضاشاه، ایران.

تاریخ تأیید ۱۳۹۹/۰۴/۲۰

تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۰۱/۲۷

مقدمه

«انقلاب اسلامی» یکی از وقایع مهم تاریخ معاصر به شمار می‌رود. این انقلاب نه تنها نظام سلطنتی ۲۵۰۰ ساله را به جمهوری تغییر داد بلکه ارزش‌های اجتماعی جامعه را نیز دگرگون و متحول ساخت. از سوی دیگر، اثراتی در سطح منطقه و جهانی گذاشت و برنامه‌های درازمدت ابرقدرت‌ها را درهم شکست. از این رو با توجه به خصوصیات و اهمیت آن پژوهشگران، مورخان و تحلیل‌گران تاکنون درباره وقوع یا تبیین علل پیدایش آن با تکیه بر عوامل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، روان‌شناختی و سیاسی، نظریات و تحلیل‌های مختلفی ارائه شده و کتاب‌های متعددی نیز به رشته نگارش درآمده است. برخی چون محمدرضا پهلوی، سران نظامی و مقامات ارشد رژیم پهلوی، سلطنت‌طلبان و حتی سیاست‌مداران و مأموران سیاسی غربی از جمله ویلیام سولیوان، سفیر ایالات متحده آمریکا (نک: سولیوان، ۱۳۶۱)؛ آنتونی پارسونز، سفیر بریتانیا در ایران (پارسونز، ۱۳۶۳) و ژنرال هایزر (هایزر، ۱۳۶۵) طرفدار نظریه توطئه هستند و معتقدند انقلاب اسلامی در حقیقت یک توطئه از قبل طرح‌ریزی شده توسط قدرت‌های خارجی (امریکا و انگلستان) برای سقوط رژیم شاه بود. (زیباکلام، ۱۳۷۸: ۵۷) چنان که محمدرضا شاه خود در مصاحبه‌ای با عنوان «چگونه آمریکایی‌ها مرا سرنگون کردند» یا در کتاب پاسخ به تاریخ، با صراحت از توطئه و برنامه‌ریزی غربی‌ها به عنوان عامل سقوط خود سخن گفته است.

گروهی دیگر از تحلیل‌گران معتقدند تئوری مدرنیزاسیون و توسعه ناموزون علت وقوع انقلاب اسلامی بود، زیرا شاه از دهه ۴۰ به بعد با برنامه‌های مدرنیزه کردن ایران در جهت تغییر جامعه سنتی عقب‌مانده به یک جامعه شبه مدرن و صنعتی کوشید. اما از آنجا که این برنامه‌ها با فرهنگ سنتی جامعه سازگار نبود، موجب پیدایش بحران و نارضایتی‌هایی عمیق اجتماعی شد که به سقوط رژیم پهلوی انجامید. (زیباکلام، ۱۳۷۸: ۶۶) چنان که شاه خود در این باره می‌نویسد: «من می‌خواستم قرن‌ها عقب‌ماندگی کشور را با یک برنامه ضربتی ۲۵ ساله، جبران کنم و همه گرفتاری‌ها از سرعت عمل و شتاب‌زدگی در اجرای این برنامه بود.» آنتونی پارسونز، سفیر انگلیس در ایران در اواخر حکومت شاه نیز می‌نویسد: «من در بحث‌هایی که با او (شاه) داشتم، در تحلیل‌های خود همواره بر این نکته تأکید می‌کردم که طغیان شدید و ناگهانی احساسات عمومی، نتیجه طبیعی پانزده سال فشاری است که او با اصرار در مدرن‌سازی کشور، به مردم ایران تحمیل کرده است؛ چون این مدرن‌سازی، نیروهای سنتی ایران را زیر پا گذاشته، نابرابری ثروت را به شدت دامن زده، شهروندان فقیر

را در وضعیت دلخراشی قرار داده است. بنابراین، نباید تعجب کرد از این که امواج احساسات مردم، جای خود را به امواج مخالفت‌ها داده است.» (پهلوی، ۱۳۸۵: ۱۲۶)

نیکی کدی هم بر این باور بود که این طرح‌های بزرگ مطابق شرایط ایران طراحی نشده و بی‌اندازه گران و پر خرج بودند و ناکامی اقتصادی عدم تقسیم عادلانه و فساد و اسراف مالی به بار آوردند. همایون کاتوزیان نیز در کتاب اقتصاد سیاسی ایران، سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ را سال‌های استبداد نفتی می‌نامد که به ظهور پدیده شبه تجدد انجامید و با فرهنگ، سنت و ارزش‌های مورد نظر ایرانیان تعارض داشت (کدی، ۱۳۹۲: ۷۶).

اسکاچپل علاوه بر عواملی مانند اسلام‌زدایی و استبداد شاه، انقلاب را نتیجه رشد سریع و روبنایی اقتصاد و افول توسعه سیاسی می‌داند. گروهی از نویسندگان غربی و عده‌ای از گروه‌های چپ‌گرای ایرانی و مجاهدین هم مشکلات اقتصادی، نداشتن برنامه مشخص اقتصادی، اجرای سیاست ولخرجی‌های شاهانه در جشن‌های تاج‌گذاری و دوهزار و پانصد ساله، توزیع ناعادلانه درآمدهای ملی و به طور کلی فساد، اسراف، ظلم اقتصادی و فقر اکثریت مردم ایران را از عوامل اصلی سقوط شاه برشمرده‌اند. برخی از محققان نیز، اسلام‌خواهی مردم و اسلام‌زدایی شاه را عامل اصلی آن دانسته و بر جامعیت اسلام و نقش تعالیمی آن در پیدایش انقلاب اسلامی ایران تأکید کرده‌اند. (محمدی، ۱۳۶۵: ۸۰-۸۱؛ عمید زنجانی، ۱۳۶۸: ۵۷۳)

اما برخی پژوهشگران اعتقاد دارند ویژگی‌های شخصیتی محمدرضا پهلوی و تعیین کنندگی آن در سیاست خارجی (مبتنی بر وابستگی به روسای جمهوری آمریکا) بود که زمینه وقوع انقلاب اسلامی را فراهم آورد. بخش مهمی از علم سیاست به رفتار انسان مربوط می‌شود. رهبران سیاسی به‌رغم مقام خود در جامعه، همانند سایر مردم، اشخاصی با خصوصیات شخصیتی خاص خود هستند. این ویژگی‌ها می‌تواند عواقبی در ایدئولوژی، تصمیم‌گیری یا عملکرد رهبری آنها داشته باشد. از این رو لازم است برای فهم اقدامات و سرنوشت رهبران سیاسی، شخصیت آنان به دقت از دیدگاه‌های روانشناختی مورد واکاوی قرار گیرد (Simonton, 2014:53). تا کنون تلاش‌های محدودی برای شناخت شخصیت محمدرضا پهلوی انجام شده است. شخصیت‌شناسی محمدرضا شاه برای اولین بار توسط ماروین زونیس در کتاب شکست شاهانه (زونیس، ۱۳۷۰) با تکیه بر دیدگاه آلفرد آدلر مورد بررسی قرار گرفت. وی معتقد بود مشکل اصلی شاه در ویژگی شخصیتی او بود که نتیجه تربیت دوره کودکی و نوجوانی اش به شمار میرفت. وی به سبب ضعف، سستی و

تزلزل شخصیتی ناشی از دوران کودکی، شخصیتی قوی و مردانه نداشت و نتوانست در مقابل فشارهای انقلاب اسلامی ایران و پراکنده شدن حامیانش از اطرافش مقاومت کند. ماروین زونیس، با وجود سعی و تلاش در تحلیل روانشناختی شخصیت محمدرضاشاه با تکیه بر نظریه آدلر، تنها به یک بعد محدود در شخصیت شاه اکتفا کرده است (زونیس، ۱۳۷۰: ۱۲۵-۱۱۲). طاهری (۱۳۸۹) با تحلیل شخصیت شاه بر مبنای نظریه کارن هورنای، عوامل ناهمگون محیطی و اجتماعی دوران کودکی او، و نگرش سلطه‌گرایانه و فقدان حمایت و محبت در زندگی شاه را دلیل شکل‌گیری راون رنجوری و اضطراب اساسی در وی دانست که باعث شد در دوره حکومت، با خودشیفتگی، تملق دوستی و عقده خودبزرگ بینی، به دنبال سلطه بر دیگران باشد. در نهایت، ضعف شخصیتی وی باعث شد که نتواند با بهره‌گیری از قدرت موجود داخلی و حمایت‌های خارجی، نظام شاهنشاهی پهلوی را از فروپاشی نجات دهد. (طاهری، ۱۳۸۹: ۶۵). در این مطالعه با وجود دقت و ظرافتی که در تحلیل اقدامات و ویژگی‌های شخصیتی محمد رضا پهلوی به کار رفته است هنوز به این سوال پاسخ داده نشده است که چرا و چگونه ویژگی‌های شخصیتی شاه در پیوند با سیاست خارجی مبتنی بر وابستگی بوده است؟ به گونه‌ای که وی سه بار در برخورد با شخصیت‌هایی چون مصدق، امینی و امام خمینی (قدس سره) به آمریکا پناه برده بود. مطالعات نشان داده است تحلیل رفتار متقابل از دیدگاه اریک برن می‌تواند به گونه‌ای جامع و اصولی در روانشناسی سیاسی و تحلیل شخصیت سیاستمداران مورد استفاده قرار گیرد (Swarappa & Das, 2019: 21). از این رو هدف این نوشتار، بررسی روانشناختی شخصیت محمدرضا پهلوی و تحلیل آنها بر اساس الگوی اریک برن برای دستیابی به خصوصیات روحی و روانی اوست تا نشان دهد این نظریه تا چه اندازه در شناسایی جنبه‌های روانی شخصیت محمدرضا پهلوی مؤثر است و اساساً عوامل ناهمگون محیطی و اجتماعی دوران کودکی و رفتار سلطه‌گرایانه پدر و فقدان حمایت و محبت در زندگی‌اش چه تأثیری در شکل‌گیری شخصیت و رفتارهای او داشته و کدام بخش از شخصیت او غالب و برجسته‌تر است. و «من والد» چه نقشی در سقوط و ترک صحنه او در مقابل انقلاب داشته است. وجه تمایز این پژوهش با تحقیقات قبلی در استفاده از نظریه برن برای تحلیل شخصیت محمدرضاشاه و مهمتر از آن تأثیرگذاری بر وابستگی در سیاست خارجی بوده است. در حقیقت درحالی که برخی پژوهشگران خرید تسلیحاتی و گرایش به سمت غرب را ناشی از تحولات جهان دو

قطبی می‌دانند این پژوهش معتقد است رابطه شاه با غرب بیشتر در چارچوب نیازهای روانی وی و در متن وابستگی روانی به روسای جمهوری آمریکا قابل تحلیل می‌باشد.

۱. چارچوب نظری: تحلیل رفتار متقابل اریک برن

طبق نظریه اریک برن، روان‌شناس برجسته دهه ۱۹۶۰، تحلیل رفتار متقابل تحلیل ساختاری است که شامل تفکیک و تحلیل حالات "من" است و شخصیت انسان را به سه بخش ساختاری «والد»، «کودک» و «بالغ» تقسیم می‌کند (Berne, 1958:739). هریک از انسان‌ها در ارتباطات خود، یکی از وضعیت‌های کودک، والد و بالغ را انتخاب می‌کنند که نشانگر میزان مدیریت آنها بر ارتباط است. سه بخش ذکر شده شخصیت در هر فرد وجود دارد ولی مقدار اثر گذاری هریک از آنها از فردی به فرد دیگر فرق می‌کند. حاکمیت شخصیت در هر فرد ممکن است به عهده یکی از این اجزاء باشد که هر کدام طبیعتاً حکومت‌های متفاوتی را بنا خواهند گذاشت و شخصیت متفاوتی بروز خواهد کرد (برن، ۱۳۹۵: ۱۵-۱۴؛ بهرامی، ۱۳۸۵: ۳۵-۴۲)

سه بخش ساختاری در عین حال که از هم جدایند، به هم وابستگی دارند و کنش‌های رفتاری آنان متأثر از یکدیگر است. هر پیام، رفتار و پاسخی که بخش‌ها در موقعیت‌های مختلف به بخش دیگری ارسال می‌کنند زنجیره‌ای از روابط متقابل را شکل می‌دهد (بهرامی، ۱۳۸۵: ۹۶-۱۰۳). بنابراین تحلیل رفتار متقابل عبارت است از کشف و تحلیل این مسئله که کدامیک از جنبه‌های شخصیت به عنوان فاعل و کدامیک مفعول و پاسخگو شناخته می‌شود (برن، ۱۳۹۱: ۲۶) مثلاً پیامی که از جانب والد صادر می‌شود، بر پاسخ کودک و بالغ و حتی خود والد تأثیر گذار است. هر بعد از شخصیت در عین اثرپذیری از سایر ابعاد، مطابق با ویژگی‌های خود پاسخ می‌دهد.

والد: احساسات، افکار و رفتارهای والدین که در شخص درون‌فکنی شده است و در رفتار و گفتار او بازتاب می‌یابد، این بعد شخصیت را شکل می‌دهد. در سال‌های اولیه کودکی به ویژه سه سال اول، باید و نبایدهای زیادی از طرف والدین به کودکان تحمیل یا یاد داده می‌شود. این مجموعه عظیم از وقایع خارجی و تحمیلی غیر قابل سوال در حالت من والد ثبت می‌گردد و در آینده بخشی از شخصیت فرد را تشکیل می‌دهد. این بخش شخصیت، مسئول خشک و متعصب کارهای انضباطی فرد، قانون‌مداری، بایدها و نبایدها در افراد مختلف است، وظیفه اجرای قوانین و نظارت بر آن را بر عهده دارد و وجود آن برای جامعه پذیری ضروری است. ولی اگر به وجه قالب شخصیت تبدیل شود، شخص بدون

توجه به احساسات و عواطف، یا بدون توجه به تعقل و منطق به صورت مستبدانه به امری مبادرت می‌کند و یا دیگران را مجبور به انجام چنین اموری می‌کند و در صورت سرپیچی آنها را توبیخ و تنبیه می‌کند. (استوارت و جونز، ۱۳۸۹: ۷۶-۷۷). در افرادی که شخصیت والد در آنها حاکم است، چهار الگوی رفتاری والد حمایت‌گر، والد انتقادگر، والد فعال و والد تأثیرگذار شکل می‌گیرد. (بهرامی، ۱۳۸۵: ۴۵).

کودک: این بخش نمادی از شخصیت کودکی هر فرد است که به دنبال رفع خواسته خود بوده و رفتارهای عجولانه و غیر منطقی از خود بروز می‌دهد. این بخش شخصیت خود سه الگوی رفتاری متفاوت کودک مهر طلب، کودک آزارگر و کودک قربانی را شکل می‌دهد. کودک هرگز از لذت جویی سیر نمی‌شود و خواسته اش را به تأخیر نمی‌اندازد. اصلاً خویشتن دار نیست و به عواقب احتمالی رفتاراش توجهی ندارد. کودک تمایلی به قانون و مقررات ندارد مگر اینکه بخش والد او را مجبور به رعایت قوانین کند. کودک نمی‌تواند از خود مراقبت کند و به همین دلیل به والد وابسته است (Berne, 2011:4)

بالغ: بالغ بخش عاقل و خردمند شخصیت است که نیازهای امروز و قوانین و مقررات را در نظر گرفته و تصمیم‌گیری می‌کند. بالغ همچون بخش پردازشگر کامپیوتر، داده‌ها را از والد و کودک دریافت کرده و پس از تحلیل و پردازش، پاسخ مناسب را پیدا می‌کند. بالغ از تمام توانمندی‌های فرد برای حل مسائل استفاده می‌کند. (Tudor, 2019:75)

۲. رابطه ویژگی‌های شخصیتی محمد رضا پهلوی با رابطه والد-فرزندی

سبک‌های فرزندپروری نوع رابطه والد و کودک را مد نظر قرار می‌دهند. والدین با سبک‌های فرزندپروری می‌توانند شخصیت فرزندان‌شان را شکل دهند. محققان با تلاش بر یافتن ویژگی‌های مشترک تربیت والدین چهار سبک فرزندپروری را شناسای کرده‌اند. هر کدام از این سبک‌ها در چهار زمینه نظم، ارتباط، انتظارات و بیان احساسات و عواطف با هم متفاوت هستند (Garcia, 2015:22):

سبک مستبدانه: دارای کنترل بالا و محبت کم

سبک سهل‌گیرانه: دارای کنترل کم و محبت زیاد

سبک طردکننده: دارای کنترل کم و محبت کم

سبک مقتدرانه: دارای کنترل زیاد و محبت زیاد

با مطالعه پیشینه مربوط به رضا پهلوی و سرگذشت محمدرضا پهلوی چنین مستفاد می‌شود که چون در یک خانواده کاملاً سنتی با پدر و مادری با سبک فرزند پروری مستبدانه

متولد شده و در فضایی دیکتاتورگونه دوران کودکی را گذرانده است به شدت تحت تأثیر والد است. چرا که در چنین خانواده‌هایی، یک نفر تصمیم می‌گیرد، حاکم بر اعمال و رفتار دیگران است، هدف تعیین می‌کند، راه نشان می‌دهد، وظیفه افراد را مشخص می‌سازد، امور زندگی را ترتیب می‌دهد، همه باید مطابق دلخواه میل او رفتار کنند، فقط او حق اظهارنظر دارد و دستورات او بدون چون و چرا باید اجرا شود و ارزش کار دیگران به وسیله او تعیین می‌شود. از این رو در فضای تربیتی این‌چنینی، رشد کودکان معمولاً محدود است و ترس و وحشت بر افراد غلبه دارد. شخصیت و تمایلات و احتیاجات کودک به هیچ‌وجه مورد توجه نیست و تأمین نمی‌شود و از محبت خبری نیست. فرزندان، مانند دیگران در مقابل پدر دیکتاتور شخصیتی ندارد و به عنوان یک عضو قابل احترام با او رفتار نمی‌شود. کودک در چنین خانواده‌ای احساس امنیت نمی‌کند و وضع او همیشه متزلزل است. هدف از انجام کارها را نمی‌داند و جرأت نمی‌کند دلیل آنها را بپرسد. نظم و انضباط به وضعی غیرقابل تحمل در خانه رسوخ دارد. اجرای تمایلات دیکتاتوری و پیروی از دستورات او، حافظ نظم و انضباط در خانه است. کودک حق اظهار نظر ندارد و باید کورکورانه آنچه را که دیکتاتور تعیین می‌کند، انجام دهد. حق ندارد در امور مربوط به خود نیز تصمیم بگیرد. (Jadon and Tripathi, 2017:739)

محمدرضا از آنجا که در هفت‌ساله‌گی رسماً به ولیعهدی رسید و به دستور پدر از مادر و خواهرانش جدا شد و در کاخی جداگانه مورد تعلیم و تربیت قرار گرفت، تجربه تلخی را آموزد و از احتیاجات اساسی روانی خود محروم ماند. این فاصله گرفتن از محیط خانه و تربیت در مدرسه نظامی در او ایجاد اضطراب کرد و سبب شد بعدها غالباً نسبت به دیگران بی‌مهر و کمتر مقید به اصول و قوانین اخلاقی باشد.

هنوز این تجربه تلخ را فراموش نکرده بود که در دوازده‌سالگی بار دیگر بنابر تصمیم پدر و دستور او، برای ادامه تحصیل راهی سوئیس شد و محرومیتی دیگر را تجربه و تحمل کرد. این طردشدگی و محرومیت نیز یک حساسیت فوق‌العاده نسبت به کمبود محبت یا تجلیات عاطفی در او به وجود آورد. یکی از این تأثیرات، ایجاد عقده احساس کهنتری در او بود که برای نفی این احساس، در برابر دیگران به جستجوی برتری طلبی برمی‌آمد و این رفتار را به شکل‌های مختلفی بروز می‌داد. برای مثال نسبت به افراد زیردست خود، خشن و بی‌رحم بود و به آزار و اذیت هم‌سالان خود در مدرسه می‌پرداخت. چنان که فردوست در خاطرات خود می‌نویسد: "محمدرضا در طی دوره شش‌ساله دبستان نظام در کلاس، به

خصوصاً به شاگردان خیلی ظلم می‌کرد. به خصوص بعضی‌ها را خیلی آزار می‌داد و هر روز نوبت یک نفر بود که آزار ببیند". (فردوست، ۱۳۷۱: ۹۴).

از سوی دیگر، در دوران چهارساله تحصیل در سوئیس چون از والد (پدری مستبد) دور بود رفتاری آزادانه داشت. دوستانی واقعی برای نوازش دیدن (تأیید شخصیت)، پرداختن به ورزش و بروز هیجانات و احساسات حالات کودکی فاقد از پیروزی اسنادی (پدر به شکل تأییدی تنها پیروزی فرزند را مورد توجه قرار می‌داد) لذت حالات کودکی و به یمن آن رشد حالت من بالغ در این دوران نمایان است. تمکین به افراد بالادست خود (مانند انگلیس و امریکا)، برقراری ارتباط دوستانه با شاگردان بزرگ‌تر از خود و دعوت و پذیرایی از آنها، تکیه بیش از حد به غرب و جلب نظر امریکا برای حمایت از خویش، خرید سلاح‌های متعدد و برپایی جشن‌ها و بذل و بخشش‌های فراوان همه ناشی از مشکلات دوران کودکی او بود.

۳. سیاست خارجی مبتنی بر وابستگی روانی

بر اساس دیدگاه اریک برن در تحلیل رفتار متقابل، افزایش فشار روانی که از والد صادر می‌شود، در کودک ایجاد تنش می‌کند و او برای کاهش تنش راهی می‌جوید. فرایند کاهش انرژی توسط یک منبع، تسکین نامی‌ده می‌شود. فرایند تسکین هم توسط خود فرد و هم توسط محیط می‌تواند صورت گیرد. وابستگی به والدین، همسر، فرزندان، کار، آرمان‌ها و... از موارد تسکین‌اند. اگر در جریان فرایند تسکین مانع ایجاد شود، تعارض صورت می‌گیرد (برن، ۱۳۹۵: ۱۰۳). بررسی تاریخچه زندگی شاه نشان می‌دهد که تنش‌های محمد رضا از جانب والد تا پایان زندگی او به طور کامل حل نمی‌شود و رفتارهای بعدی او را رقم می‌زند تنش‌هایی که منجر به شکل‌گیری وابستگی به کشورهای غربی می‌شود. محمدرضا برای کاهش تنش‌های درونی، بیرونی و ارضای فوری نیازهایش، در تلاش برای حذف قوانین و مقررات سخت است تا از این طریق برای مدتی کوتاه، تنش‌های ناشی از انواع تعارض را کاهش دهد. حالت من والد در محمدرضا که از ولیعهدی به بعد از حالت‌های ثابت و غالب او به شمار می‌رفت، به نوعی رفتار درون‌اندازی شده پدر بود که به منظور الگوی قدرت برای پیش‌نویسی که انتخاب شده بود به کار گرفته می‌شد. حالت والد مجموعه‌ای از پیش‌داوری‌ها، باورها و تعصباتی بود که محمدرضا از پدرش رضا شاه آموخته بود. این بخش از شخصیت او شامل دستورالعمل‌های زندگی و باید و نبایدهایی بود که مدام

توسط پدر به او آموخته می‌شد. والد در اینجا دو نقش داشت: یکی نقش حمایت‌گر و دیگری نقش خشونت‌گر.

توصیفی که محمدرضاشاه از جایگاه پدر دارد برجسته بودن بعد رعب آور و کنترل‌کننده شخصیت اوست که حتی خصوصی‌ترین ابعاد زندگی او را نیز در برمی‌گرفت بنابراین ایجاد شخصیتی وابسته در چنین فضایی طبیعی به نظر می‌رسد. محمد رضاشاه با لحن تحقیرآمیز از جریان ازدواج خود با فوزیه یاد کرده و در اشاره به تصمیم پدرش در مورد ازدواج با دختری که هرگز او را ندیده بود کنایات مسخره‌آمیز به کار می‌برد: «می‌دانم کسی به من خرده نخواهد گرفت اگر بگویم همان گونه که یک نفر روستایی حق دارد در زندگانی خصوصی و خانوادگی از آزادی بهره‌مند شود، پادشاه نیز باید از این حق بدوی برخوردار باشد...» و در جایی دیگر نیز از کودکی وسخت‌گیری‌های دکتر نفیسی گله می‌کند: «هنگامی که در کشور سوئیس به تحصیل اشتغال داشتم ندرتاً فرصت آن را پیدا می‌کردم که با دوشیزگان آشنا شوم و سرپرست من یا به عقیده و سلیقه شخصی خود و یا به اطاعت از دستورهای پدرم از معاشرت من با بانوان ممانعت می‌کرد...» (طلوعی، ۱۳۷۲: ۴۹۳، به نقل از Gerard de Villiers..pp...85 - 86) در مجموع تصویری که محمد رضاشاه از پدرش در کتاب «مأموریت برای وطن» ارائه می‌دهد نشان‌دهنده جایگاه پدر و همچنین جذبه شخصیت رعب‌انگیز او برای فرزند بود. محمد رضاشاه در حین فهرست کردن تفصیلی از خصوصیات رضاشاه می‌نویسد: «رضاشاه در عین اینکه می‌توانست نمونه خوش‌خلق‌ترین مردم جهان محسوب شود، می‌توانست رعب‌آورترین افراد گیتی نیز باشد. یکی دیگر از ویژگی‌ها و کیفیات پدر که غالباً مورد توجه محمد رضاشاه بود چشمان اوست. هنگامی که در سعدآباد مشغول سوارکاری بود همیشه از اینکه پدرش از کودکی او را مطیع و منقاد بار آورده است گله‌مند بود.» (طلوعی، ۱۳۷۲: ۱۱-۱۱۶)

محمدرضا چون در ۲۲ سالگی به سلطنت رسید، پادشاهی حاکم بر کشوری اشغال شده بود. او اینکه در مقام پادشاهی مقتدر الگوی پیش‌نویس پدر خانواده را از خود نشان می‌دهد و همچون پدر خانواده حاکم مطلق است و باید برای رفاه ملت خود بکوشد، برای آینده آنها برنامه‌ریزی کند، مشکلات آنها را حل و فصل کند، زیرا همه چیز را بهتر از همه می‌داند و اگر به افراد تحت نفوذ خود اجازه انتقاد و قضاوت می‌دهد تنها به این دلیل است که به آنها فرصتی بدهد تا اشتباهات خود را بفهمند، نه برای آنکه آنها بتوانند بدون کمک او کارهایشان را انجام بدهند.

از اقدامات اولیه او عزل و نصب‌های دربار بود. عزل مؤدب نفیسی مجری اوامر پدر در سوئیس و نصب حسین علاء به جای او. اما با ورود سیاستمدارانی کهنه کار و با تجربه‌ای مانند قوام‌السلطنه، رزم‌آرا و مصدق ناگهان دغدغه‌های او آغاز شد، زیرا هر چه نخست‌وزیران مقتدرتر و با صلابت‌تری روی کار می‌آمدند او به عنوان پادشاهی همچون پدر نادیده گرفته می‌شد و بر دغدغه‌های او افزوده می‌گردید. بنابراین، چون جریان‌های سیاسی با پیش‌نویس او مغایرت داشت، غالباً مضطرب، ناامید، خمود، افسرده و متزلزل بود و برای رهایی از این احوالات ناخوشایند به شکل جدی و غیرعلنی با قدرت‌های موازی سلطنت خود می‌جنگید. این حالت والدی بود که او را وادار به الگوبرداری‌های بی‌تعقل می‌کرد. به عبارت دیگر، پیش‌نویس زندگی شاه و عملکرد او نشان از الگوی «پدر خانواده» دارد چرا که او خود را پادشاهی همچون پدر می‌داند و ملت ایران را به مثابه فرزندانش که باید برای آنها تصمیم بگیرد، امر و نهی کند، دل بسوزاند و... اما یک مستبد هر چند خیرخواه باشد، قادر نیست که استقلال و هویت فردی ملت تحت نفوذش را به آنها باز گرداند.

۳،۱. ائتلاف روانی با غرب

با پایان یافتن جنگ سرد، رویارویی دو ابرقدرت شرق و غرب و چالش سرمایه‌داری در تمام کشورهای جهان سوم توسط کمونیسم و از طرف دیگر لزوم ادامه حیات غرب و وابستگی آن به نفت خاورمیانه، تضمین امنیت اسرائیل بواسطه قرار گرفتن آن در حساسترین منطقه جهان و محاصره توسط اعراب همه و همه موجب شد تا غرب بیش از همه بر ایران به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای که توان و امکان بازیگری را دارد نگاه کند. اما نکته قابل توجه این است که عموماً از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ آن چه که ایران را به سمت آمریکا سوق داد الزامات و تهدیدات داخلی مثل حزب توده یا جنبش تجزیه‌طلبانه پیشروی در آذربایجان و غیره و تهدیدات خارجی مثل شوروی و در زمان دکتر مصدق هم نبرد بی‌امان ایران با شرکت نفت ایران و انگلیس و بریتانیا بود. از زمان کودتای ۲۸ مرداد عامل جدیدی شاه و بیماری‌های او را در وابستگی روانی به آمریکا قرار داد و آنهم بازگشت او توسط آمریکائیان به قدرت بود. در واقع شروع پذیرش تعهدات بزرگ و سیاست خارجی گسترش‌یابنده و ائتلاف شاه با غرب، پشتوانه روانی آمریکائیان بود که در موقع ترس و اضطراب شدید شاه همچون پدر به کمک او آمدند. کمک‌های سیاسی - اقتصادی و بیش از آن روانی آمریکا به شاه محدود به این نبود. آنها پس از کودتای ۲۸ مرداد برای حل بحران اقتصادی که در دوره مصدق ایجاد شده بود کمک ۴۵ میلیون دلاری به رژیم کودتا را در دستور کار قرار دادند. در سال

۱۳۴۱ فشار آمریکا برای انجام اصلاحات اجتماعی-اقتصادی منجر به فرار شاه به آمریکا شده بود اما پس از کش و قوسهایی باز هم کفه ترازو به نفع شاه سنگین شد و اینبار دومین قربانی به چالش کشیدن قدرت او علی‌الامنی و به تبع آن جبهه ملی بود. در برابر این کمکها، شاه نماینده منافع آمریکا در این منطقه بود. جلوگیری از نفوذ کمونیسم که سیاست مشترک غرب پس از جنگ دوم بود، تضمین امنیت نفت و اسرائیل و تأمین ماشین جنگی اسرائیل در چهار جنگ نشانگر همسویی و تقابل بیماری‌های شاه (وابستگی) و فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل بود. ماروین زونیس در تشریح این پیوند آمریکا و شاه رابطه مجبوی را بیان می‌کند. او معتقد بود آمریکا نه تنها مهمترین پشتوانه سیاسی شاه بود بلکه کارکردهای روانی عمده‌ای نیز داشت. «احساس سلامت و اعتماد به نفس شاه نیز با افت و خیز این کشور به ویژه حمایت آمریکا از حکومت او بالا و پائین می‌رفت. ایالات متحده آن نیروی خارجی بود که شاه را از یک فرمانروای جوان هراسیده و فاقد اعتماد به نفس به خورشید آریاها تبدیل کرد. هنگامی که هشت رئیس‌جمهور آمریکا عزت نفس شاه را بالا می‌بردند و بر نقش او به عنوان «ژاندارم خلیج فارس» ارزش می‌گذاشتند، شاه شخصاً احساس بزرگی می‌کرد. زیرا آنها به شاه اجازه می‌دادند و یقیناً به طور ناخواسته، او را تشویق می‌کردند که با آنها درآمیزد. این درآمیختگی نیز به نوبه خود قدرت روانی لازم را به شاه می‌داد که صرفاً شاه نباشد، بلکه نقش خود را به عنوان یک پادشاه و فرمانروا ایفا کند.» (زونیس، ۱۳۷۰: ۴۲۰-۴۰۰). به نظر می‌رسد ریشه‌های این وابستگی و عدم ایفای تکالیف زندگی در نازپروردگی و محیط سخت و استبدادی دوران کودکی است که در تضاد با احساس تعاون و همبستگی قرار می‌گیرد. لذا این احساس تعاون که در دوران کودکی شاه از طریق حمایت و مراقبت و همچنین سخت‌گیری بیش از حد به وسیله رضا شاه مورد سوء استفاده قرار گرفته است ناخودآگاه شاه را به گونه‌ای بار آورد که تصور کند که تأمین نقشه زندگی فقط به وسیله بهره‌گیری از کمک دیگران انجام می‌پذیرد. در واقع اختلالات رفتاری شاه که در وابستگی به آمریکا و رؤسای جمهوری آمریکا تجلی می‌یابید بازپرداخت بدیمن محیط نکبت‌بار دوران کودکی اوست. اما این وابستگی روانی در مواقعی به عزت نفس شاه لطمه وارد می‌کرد و باعث می‌شد تا اعتماد به نفس او همسان با تغییر سیاست‌های آمریکائی‌ها و تغییر فشارهای نظام بین‌الملل پائین بیاید. از جمله، ضرورت اصلاحات اجتماعی در داخل کشورهای جهان سوم و عدم فروش تسلیحات به شاه که برای جلوگیری از انقلابات تجویز شده بود به همان نسبت باعث فروپاشی شخصیت شاه شد.

تداوم حمایت آمریکا و موافقت با سیاست‌های شاه هر چه بیشتر باعث می‌شد که شاه خود را به خود ایده‌آل‌اش نزدیک احساس کند و با کوچکترین تغییری در این حمایت منجر به سقوط روانی او می‌شد (نوائی، ۱۳۸۵: ۸۵-۷۶). «در حال حاضر درک عمومی از این منظومه روانشناختی وجود فردی است که دو «چهره» اصلی دارد، که یکی از آنها در انظار عمومی و البته آگاهانه در مقابل خود شخصی ارائه می‌شود. دیگری چهره خصوصی است که تا حد امکان از خود شخص و دیگران مخفی نگه داشته می‌شود. آن چهره عمومی که چنین فرد خود شیفته‌ای سعی در قبولاندن آن دارد چهره‌ای اغراق‌آمیز یا نوعی نرینگ است. این نرینگ دروغین به شیوه‌های مختلفی که در هر فرهنگ به عنوان تجسم مردانگی تعریف می‌شود بروز می‌یابد. به لحاظ روانشناسی این شخصیت خود شیفته و بیش از هر چیز جویای تحسین شدن و «نور چشم دیگران بودن» است و هر چه تعداد این دیگران بیشتر باشد، فرد مزبور رضایت خاطر بیشتری کسب خواهد کرد (نوائی، ۱۳۸۵: ۷۷). یکی از صاحب‌نظران می‌گوید، «تکبر، بیش از هر چیز، یکی از ویژگی‌های خودشیفتگی است. این تکبر را می‌توان با نوعی «احساس قدرت و آسیب‌ناپذیری» تحکیم کرد. آنچه از توصیف چنین شخصیت خودشیفته‌ای برمی‌آید، شخصیتی است که در کمند تمایلات متناقض گرفتار است، چهره عمومی شخص، چهره یک «مرد مردان» است که جرأت و قدرتی خیره‌کننده دارد و سابقه قدرت او هر کسی را که ادعای بی‌همتا بودنش را به چالش بکشد به مقابله‌ای ترسناک فرا می‌خواند با این همه آنهایی که ویژه بودن و حتی بی‌همتا بودن او را ستایش می‌کنند - مخاطبان ستایشگری که وجودشان ضرورت مطلوب دارد - نیز بندرت با قدرشناسی او مواجه می‌شوند. آنها بیشتر در معرض تحقیر قرار می‌گیرند. و هر از چند گاهی، کل این احساس از «خود»ی که به دیگران (و خود شخص) القاء شده است از هم می‌گسلد و فرد منفعل و وابسته می‌شود (زونیس، ۱۳۷۰: ۳۶).

شاه با صفاتی از قبیل متکبر، مستبد، خشن، غیر انسانی، خشک، ظالم، عامی، بیرحم، باشکوه، تحریک‌پذیر، مصمم و دارای شجاعت جسمی توصیف شده است. اما روی دیگر شخصیت محمدرضا شاه، خود واقعی و ضعیف شده اوست که سال‌هاست در میان انواع محمدرضا شاه گم شده و اکنون جز در موارد معدودی دیده نمی‌شود. این شاه با خصوصیات نظیر حساس، ترسو، خجول، به شدت منزوی، آسیب‌پذیر، و همواره جویای تأیید شناخته شده است. همسویی نظام بین‌الملل و شخصیت شاه در مواقع بحرانی نیز صدق می‌کرد آنجا که بعضی از رؤسای جمهور آمریکا سیاست‌هایی مخالف با بیماری‌های شاه اتخاذ می‌کردند

و از اصلاحات اجتماعی (کندی) و سیاست حقوق بشر (کارتر) دم می‌زدند به تبع آنها سیاستگذاری شاه نیز تغییر می‌کرد. اما آنچه بیش از همه سیاستگذاری شاه را در سیاست خارجی به سمت گسترش قدرت خود پیش برد و بیش از همه همسویی این دو بعد (نظام شخصیتی شاه و بین‌الملل) را نشان می‌داد دکتورین ریچارد نیکسون و استراتژی منطقه‌ای هنری کسینجر بود. این سیاست که پس از شکست آمریکا در جنگ ویتنام اتخاذ شد انجام تعهدات آمریکا از طریق دوستان منطقه‌ای را تجویز می‌کرد. سیاست دوپایه نیکسون و کسینجر به شاه اجازه می‌داد تا در راستای عظمت‌طلبی خود هر میزان سلاح متعارف (غیر هسته‌ای) بدون عبور از بررسی‌های دشوار وزارت دفاع یا کمیته‌های کنگره، دریافت کند. به این ترتیب شاه سیاست خارجی‌اش را از دوران «ناسیونالیسم مثبت» به سیاست به اصطلاح «مستقل ملی» تغییر داده و در این راستا میلیون‌ها دلار سفارش اسلحه به کارخانه‌های اسلحه‌سازی آمریکا داد شد. دست‌اندازی به اقیانوس هند، سرکوب شورش ظفار، توان بازیگری در جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل، تبدیل شدن به یک مهره تعیین‌کننده در اوپک همه و همه در راستای همسو شدن تعهدات منطقه‌ای شاه (ناشی از وضعیت غرب) و بیماری عظمت‌طلبی و پرستیژ بین‌المللی بوده است.

این دوگانگی (سیاه و سفید) در شخصیت محمد رضا شاه نیازمند دشمن انگاشتن دیگری است. شوروی و دولتهای موجود در بلوک آن، سایر نظامهای کمونیستی متخاصم با غرب و رژیم‌های رادیکال و تندرو منطقه‌ای خلیج فارس و خاورمیانه که غالباً پیوندهای نزدیکی با اتحاد شوروی داشتند در شمار عمده‌ترین مواردی بودند که به عنوان تهدید کننده موجودیت دولت پهلوی دوم و شخصیت وی هیچ راهی به حلقه دوستان برگزیده خط مشی ائتلاف گرایانه محمد رضا نداشتند. و همواره صدای والد سرزنشگر، سلطه جو و پرخاشگر درون او بودند که سعی می‌کردند او را به خود آورده و همواره او را متوجه اشتباهاتش سازند و در صدد سلطه بر او بودند. به دلیل همان سلطه پدر در گذشته، او اکنون از همه کسانی که به نوعی به پدر شبیه بودند اظهار ترس و تنفر می‌کردند. از جمله این افراد سرهنگ قذافی، جمال عبدالناصر و صدام حسین بودند. برای فرار از این سلطه افراد و دولتهای قدرتمند شاه به دامن ائتلاف با غرب افتاد. سیاست ائتلاف با غرب می‌کوشید برای سیاستگذاری سیاست خارجی تقاضاها و فشارهای خارجی و بین‌المللی را که همسو با بیماری‌های خود بودند به منظور فراهم آوردن تحقق منافع ملی مورد توجه قرار دهد. در اینجا با الهام از مفهوم‌پردازی روزنا در سیاست خارجی به منزله نوعی رفتار انطباق معطوف به مهیاسازی شرایط حفظ بقا

و تداوم ساختارهای اساسی جامعه ملی از طریق ایجاد تغییرات و تعدیلهای لازم در محیط داخلی در بر گیرنده ساختارهای مشخص در این دوره (سلطنت، دربار، قوه مقننه، مجریه و نخست وزیر و) و محیط بین‌الملل تشکیل دهنده حیطه عمل و تأثیرگذاری جوامع ملی متفاوت (Mc Gown, 1974: 8-12)، می‌توان الگوی ائتلاف مورد متابعت محمدرضا شاه را در نوع انطباق رضایتمندانه به شمار آورد. براساس دیدگاه روزنا در حالی که نوع محافظتی کنش سیاست خارجی انطباق گرایانه علاقمند است تا بقاء ساختارهای اساسی فیزیکی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مقوم جامعه ملی را از طریق متعادل کردن همزمان تقاضاهای داخلی و خارجی حفظ و تداوم بخشد، نوع رضایتمندانه چنین کنش‌هایی درصدد آن است تا با پذیرش رضایت‌آمیز تقاضاهای خارجی و بین‌المللی تحقق مقصود یاد شده را ممکن و میسر سازد (Mc Gown, 1974: 35-44). این انطباق رضایتمندانه در مورد محمد رضا شاه به عنوان شخصی که تجلی دولت مساوی با آن محسوب می‌شد به دلیل وابسته بودن به لحاظ شخصیتی به سیاست خارجی مازوخیستی انجامی‌ده شد. تمایل محمدرضا شاه به انتخاب سیاست انطباق رضایتمندانه و ائتلاف شخصیتی با روسای جمهوری آمریکا که به علت نقش شاهی و جایگاه آن در سیاست خارجی ناچاراً به ائتلاف در سیاست خارجی دولت ایران در این دوره انجامید مبنایی روانشناختی و ریشه در دوران کودکی وی دارد و ویژگیهای روان‌نژندی خود را در وابستگی به غرب نشان داده است.

۳-۲ عدم اعتماد به نفس و تأثیر آن بر ایجاد وابستگی روانی

یکی از ویژگی‌های رفتاری محمدرضا شاه که نقش عمده‌ای در سقوط سلطنتش داشت، نداشتن اعتماد به نفس بود. هنر حاکم و مقام اول هر نظام سیاسی در آن است که در عین استفاده از نظریات و تفکرات بقیه افراد، توان خلق و ابداع نظریه جدیدی را داشته باشد و با اتکای کامل بر منطق و استدلال بر مواضع و خواسته‌های خود پافشاری کند. چنان که ماروین زونیس در کتاب خود می‌نویسد «از آنجا که محمدرضا پهلوی دوران کودکی خود را در محیطی زنانه سپری کرده و از دوران جوانی به بعد در کنار پدری دیکتاتور و مستبد قرار گرفته بود، به لحظ شخصیتی، فردی فاقد اعتماد به نفس بود. زیرا مرتب رضاخان او را به واسطه اشتباهات مکرر ملامت می‌کرد و اینگونه برخوردهای او در مقابل اشتباهات کودکانه محمدرضا، او را فاقد اراده و اعتماد به نفس می‌کرد، به گونه‌ای که اساساً نمی‌دانست چه کاری اشتباه و چه کاری درست است.» مطالعات انجام شده تا کنون نیز نشان می‌دهد زمانی که والد مستبد باشد و سبک فرزند پروری مستبدانه باشد، به احتمال بالا اعتماد

به نفس در کودک پایین می آید. اریک برن در تحلیل رفتار متقابل معتقد است درون سازی والدی مستبد که مدام در حال امر و نهی و تویخ باشد، استقلال عمل و اعتماد به نفس را از فرد سلب می کند (Torkaman, Farokhzadian & Miri, 2020: 37)

اعتماد به نفس پایین در شاه باعث شده بود حتی بعد از جلوس بر تخت سلطنت نیز با وجود آنکه هیچ انتصاب مهم دولتی و لشکری، هیچ تصمیم داخلی یا خارجی، هیچ جا به جایی و ارتقا، پاداش یا جریمه مهم بدون اجازه او صورت نمی گرفت، ولی هرروز بیشتر و بیشتر فقط مداحان و متملقان را در اطراف خود جمع می کرد و آنها این باور را در او تقویت می کردند که به راستی تنها او می تواند مملکت را اداره کند و مصلحتش را تشخیص دهد. اما علی رغم جایگاه و تلقین باور قدر قدرتی و اقتدارگرایی، در عین حال مردد هم بود به طوری که گاه نظرات خود را بر اساس آخرین حرف هایی که می شنید، تغییر می داد. (پهلوی، ۱۳۸۵، ۳۷۹-۳۸۰) برای نمونه می توان به انتخاب شریف امامی اشاره داشت. چنان که خود در خاطراتش می نویسد: «این هویدای بیچاره به قدری به من اطمینان داد که شریف امامی به راستی روابطی استثنایی با روس ها دارد و از این گذشته چند تن از روحانیون مهم به حرف های او گوش می کنند، که من باور کردم. در صورتی که به محض انتخاب او به نخست وزیری، کارگران نفت که کمونیست ها آنان را تحریک می کردند، اعتصاب خود را آغاز کردند، و من خیلی زود دریافتم که روابط او با قم هم خیالی بوده است.» (پهلوی، ۱۳۸۵: ۹۷) چنین ویژگی ای باعث شده بود محمدرضا فردی فاقد اراده و قدرت لازم برای تصمیم گیری صحیح در مسائل مهم کشور باشد

مطالعات نشان داده است که افرادی که از اعتماد به نفس پایینی برخوردارند به طور جبرانی از مکانیزم های دفاعی همچون خود بزرگ بینی در جهت پنهان کردن عزت نفس واقعی خود استفاده میکنند و هرچه اعتماد به نفس فرد پایین تر باشد، تمایلات خود بزرگ بینانه در او شدت می یابد (Veronese, 2015: 38). محمد رضا پهلوی با نمایش «خود ایده آل» اش که برتر، مهربان، شاه شاهان، قبله عالم، اعلیحضرت ملوکانه، شهر یاری و شهنشا هزاران صفت برتر دیگر پشت وی قطار شده بود، به صورت دفاعی و اغراق آمیز سعی در انکار اعتماد به نفس خود داشت. هر چند که در درون این قدرت طلبی از تحقیر و خوار کردن مخالفان به مدد هوش و ذکاوت ناشی از تعادل منفی خود هیچ ابایی نداشت. بی شک مهمترین درام زندگی محمدرضا شاه از این جا شروع شده که درصدد خلق برجستگی و عظمتی در خورشان و مقام آن خود ایده آل برآمد. این خود ایده آلی که در رؤیای کوروش

شدن و احیای قدرت باستانی ایرانی از ترکیب با عناصر و مؤلفه‌های مدرن بدون ایجاد مبانی فکری و اندیشگی مدرن و حذف مظاهر سنت ایجاد شده بود در ۲۵ سال پایانی جهت‌گیری سیاست خارجی شاه را در ائتلاف با غرب تعیین کرد (نوائی، ۱۳۸۵: ۹۰-۸۹).

۳,۳. ترس و تاثیر آن بر ایجاد وابستگی روانی در سیاست خارجی

ترس یکی از هیجان‌های اصلی انسان است که در نتیجه احساس خطر و فعالیت دستگاه عصبی هنگام مواجهه با شیء یا موقعیت خاص بروز می‌کند و با تغییر رفتار همراه است (شعاری‌نژاد، ۱۳۶۴، ۱۶۶؛ راتوس، ۱۳۸۸: ۶۸۹-۶۹۰). در زنجیره روابط شخصی محمدرضا ترس حضور پررنگی دارد و در تحول شخصیت و رفتارهای آینده او نقش تأثیرگذاری ایفا می‌کند. گاه او برای دست‌یابی به آنچه مورد نظرش است، به عامل ترس نزدیک می‌شود تا از این طریق احساس درماندگی خود را که موجب افزایش ترس شده از بین ببرد و به هدف خود دست یابد.

در تحلیل رفتار متقابل ترس، ناشی از تهدیدهای والد بر کودک و خطر قریب الوقوعی است که والد کودک را به نسبت به آن هشدار داده بود. والد مستبد عمدتاً محتاط نیز می‌باشد و جهت پیشگیری از وقوع مخاطرات، دائماً کودک را به رعایت اصول و مقررات امر می‌کند و هشدار می‌دهد که در صورتی که همه امور طبق اصول از پیش تعیین شده پیش نرود، کودک باید منتظر هر نوع عواقبی باشد. از تنبه و سرزنش والد گرفته تا خطرات بیرونی (berne, 2011: 78). محمدرضا شاه به دلیل داشتن والدی مستبد، محیط خانوادگی پر اضطراب، فقدان پایگاه مردمی، بیگانه‌پرستی و خیانت‌های متعدد به کشور، همواره دچار ترس و وحشت بود و این موضوع تأثیرات مهمی در شیوه مدیریت و نحوه تصمیم‌گیری وی داشت. به طوری که ثریا اسفندیاری، همسر دوم شاه، می‌نویسد: «در دوران سه‌ساله حکومت دکتر مصدق، محمدرضا، هنگام خواب، سلاح کمربند زیر بالشتش می‌گذاشت و شب‌هنگام مرا بیدار نموده، اتاق خوابمان را عوض می‌نمود و نیز در خوردن غذا دچار دلهره می‌شد؛ زیرا می‌ترسید در آن سم ریخته باشند.» (اسفندیاری، ۱۳۹۲: ۱۱۶). یا در جای دیگر اشاره می‌کند: «به نظر مغموم و مضطرب بود، کمتر حرف می‌زد، حتی رغبتی به بازی ورق با دوستان مألوفش نشان نمی‌داد. به بعضی از مستخدمین بسیار بدبین شده بود.» این یأس و بدبینی و ناامیدی در شرایطی بر او مستولی شده بود که مردم ایران از پیروزی ملی دکتر مصدق امیدوار و سرشار از انگیزه بودند (اسفندیاری، ۱۳۹۲: ۱۱۵).

در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هم برای در امان ماندن از عواقب شکست کودتا، با وحشت از ایران گریخت و گفت: «دلم می‌خواهد به امریکا بروم و آنجا بساط کشاورزی و دامداری راه بیندازم» (خاطرات تاج الملوک، ۱۳۹۰: ۸۵) گزارش‌های سفارت امریکا و تحلیلی که از شخصیت شاه تا سال ۱۳۳۶ ارائه می‌دهند مبنی بر این است که او در هر مسئله‌ای از امریکایی‌ها مشاوره می‌طلبد است. اگرچه بعد از این واقعه و بازگشت به ایران، اعتماد به نفس تازه‌ای پیدا کرده و آن را به معنی تأیید سلطنتش از سوی مردم تعبیر می‌کند، اما ترس و عدم اعتماد به نفس او بار دیگر در سال ۱۳۴۲ خود را علنی می‌کند تا آنجا که از مناقشه با دکتر علی امینی گریخته (علم، ۱۳۹۲: ۳۷۷) و در برابر قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تنها به حمایت امریکایی‌ها دلخوش کرده و می‌گوید: «تا هنگامی که امریکایی‌ها از من پشتیبانی می‌کنند، می‌توانیم هر چه می‌خواهیم بکنیم و انجام دهیم و هیچ کس نخواهد توانست مرا از کار بیندازد... زیرا امریکاییان هرگز من را رها نخواهند کرد.» در واقع از زمان کودتای ۲۸ مرداد عامل جدیدی شاه و بیماری‌های او را در وابستگی روانی به امریکا قرار داد و آنهم بازگشت او توسط امریکائیان به قدرت بود. در واقع شروع پذیرش تعهدات بزرگ و سیاست خارجی گسترش یابنده و ائتلاف شاه با غرب، پشتوانه روانی امریکائیان بود که در موقع ترس و اضطراب شدید شاه به کمک او آمدند (نوائی، ۱۳۸۵: ۹۵). زندگی او نشان‌گر آن است که سرانجام در سال ۱۳۵۷ با وقوع انقلاب نیز در برابر رهبر مقتدری چون امام خمینی هراسان شده و راه فرار از وطن را برمی‌گزیند.

نتیجه‌گیری

بررسی مؤلفه‌های تحلیل روابط شخصیت در زندگی محمدرضا پهلوی نشان می‌دهد که ظرفیت و قابلیت فراوانی برای بازخوانی با رویکردهای میان‌رشته‌ای به ویژه از دیدگاه نظریه‌های روان‌شناسی داراست. با توجه به ویژگی‌های رفتاری او مشخص می‌شود که از بین جنبه‌های سه‌گانه ساختار شخصیت، بعد والد در او برجسته‌تر است. پیام والد در قالب نقش‌های والد حمایت‌گر، سرزنش‌گر، انتقادگر و فعال بیشترین میزان تأثیرگذاری را در اتفاقات و واکنش‌های او دارد. سه نوع اضطراب عینی، روان‌نژندی و اخلاقی نیز دیده می‌شود. محمدرضا در نقش والد نسبت به سایرین از مکانیزم‌های دفاعی بیشتری استفاده می‌کند؛ چرا که او در جریان روابط متقابلی که با دیگر شخصیت‌ها دارد، بسیار دچار تعارض و تنش‌های روانی است. به ویژه آنکه، به دلیل بیماری سرطان و مصرف دارویی به نام کلرانبوسیل بیش از پیش دچار اضطراب و بدبینی هم شده بود. بنابراین تلاش کا.گ.ب. تا

مخالفت روحانیون و مردم، فساد او و اطرافیانش، نارسسیم و غلبه ساختار نفسانی کودک درون‌اش بر بالغ وی تا پارانویید و افسردگی و اضطراب فراگیر شدید و بیماری سرطان و... همه و همه زمینه‌های سقوط رژیم پهلوی را فراهم آورد. بر اساس نظریه تحلیل رفتار متقابل اریک برن (کودک، والد و بالغ) می‌توان به علت سه حالت مختلف رفتاری محمد رضا پهلوی پی برد و دریافت او در پیشبرد پیش نویس خود به چه میزان و از کدام حالت «من» خود سود جسته و در تحقق آن موفق بوده است. بیماری‌های مکرر و ضعف جسمانی در کودکی اش از او نه تنها تصویر ذهنی کودک‌کی بیمار و ضعیف برجای گذاشت بلکه او را به دنیای غیر واقعی وارد ساخت که بعدها در بزرگ‌سالی نیز نتوانست از آن رهایی یابد. از این رو با گرفتن فاصله از محیط خانه و تربیت در مدرسه نظامی دچار اضطراب اساسی شد. این ویژگی‌های شخصیتی در نهایت تجلی خود را در سیاست خارجی نشان داد جایی که شاه با قوی بودن بعد «والد» او لا فاقد شخصیتی قوی بود و دوم به دلیل ترس، قدرت رویارویی با افراد قوی را نداشت (و همین امر یکی از دلایل سقوط او بود جایی که با شخصیت غیرقابل چانه زنی، قدرتمند و صریحی همچون امام خمینی روبرو شده بود) و از مقابل آنها می‌گریخت، لذا به یک استراتژی دفاعی روانی ناخودآگاه به نام «وابستگی روانی» روی آورد. این وابستگی نسبت به حامیان روانی او شکل گفت که در سراسر دوران قدرتش، همراه او بودند: علم، اقبال، دکتر مؤدب نفیسی و در بالاترین سطوح به روسای جمهوری آمریکا. سراسر حکومت وی نشانگر نزدیکی او و امید به قدرتمند شدن از طریق افرادی همچون کندی، کارتر و ریگان بود و برای حفظ این افراد به عنوان حامیان روانی سیاست‌های شاه تا جایی پیش رفته بود که حتی در کنار روسای جمهور جمهوری خواه نیز قرار می‌گرفت.

منابع و مآخذ:

- استوارت، یان و ون جونز(۱۳۸۹). **تحلیل رفتار متقابل: روش‌های نوین در روان‌شناسی**، ترجمه بهمن دادگستر، تهران: نادیره، چاپ سیزدهم.
- برن، اریک(۱۳۹۵). **تحلیل رفتار متقابل**، ترجمه اسماعیل فصیح، تهران: نشر نو. چاپ هشتم.
- بهرامی، منصور(۱۳۸۵). **مفاهیم تحلیل رفتار متقابل**، تهران: نخط هنر.
- پارسونز، آنتونی.(۱۳۶۳). **غرور و سقوط**، ترجمه منوچهر راستین، انتشارات هفته.
- پهلوی، محمد رضا شاه(۱۳۸۵). **پاسخ به تاریخ**، ترجمه: حسین ابوتریابان، چاپ دهم.
- پهلوی، محمد رضا (۱۳۳۹). **مأموریت برای وطنم**، تهران: نشر بنگاه، ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول. نیلوفر.
- فردوست، حسین(۱۳۷۱). **ظهور و سقوط سلطنت پهلوی**. تهران: انتشارات اطلاعات
- راتوس، اسپنسر. (۱۳۸۸). **روانشناسی عمومی**، ترجمه حسین ابراهیمی مقدم و دیگران، تهران: ساوالان، چاپ دوم.
- زونیس، ماروین (۱۳۷۰). **شکست شاهانه: روانشناسی شخصیت شاه** / نوشته ماروین زونیس؛ ترجمه عباس مخبر. تهران: طرح نو
- زیباکلام، صادق(۱۳۷۸). **مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی**. نشر روزنه، تهران.
- سولیوان، ویلیام. (۱۳۶۱). **مأموریت در ایران**، ترجمه محمود مشرفی، انتشارات هفته، چاپ سوم.
- شعاری‌نژاد، علی‌اکبر. (۱۳۶۶). **فرهنگ علوم رفتاری**، تهران: امیرکبیر.
- علم، اسدالله (۱۳۹۲). **یادداشت‌های علم**، ۷ جلد، تهران: نشر کتاب سرا.
- عمید زنجانی، عباسعلی(۱۳۶۷). **انقلاب اسلامی ایران و ریشه‌های آن**، تهران: کتاب سیاسی
- کار، ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، **ویژه سباهکل و قیام پر شکوه خلق**، ۱۹ بهمن ۱۳۵۸.
- کدی، آر. نیکی(۱۳۹۲). **نتایج انقلاب ایران**. ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران: انتشارات ققنوس
- طاهری، سید مهدی (۱۳۸۹) "روانشناسی سیاسی شخصیت محمدرضا پهلوی با تکیه بر نظریه کارن هورنای". **ج. ستاره‌های سیاسی معاصر** سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، صص ۶۵-۸۵
- هایزر، رابرت (۱۳۶۵). **مأموریت در ایران (خاطرات ژنرال هایزر)**، ترجمه ع. رشیدی، اطلاعات، تهران.
- مجاهد، ارگان سازمان مجاهدین خلق ایران، س اول، ش ۵، بهمن ۱۳۵۱، ص ۱۰.
- فرهاد نوائی، **روانکاوی ریشه‌های استبداد در خانواده و تاثیر آن بر سیاست خارجی مازوخیستی و سیاست داخلی سادیستی**، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۸۵.
- Patrick j. Mc Gown, "Adoptive foreign policy Behavior: An Empirical Approach": n jams N .Rosenau, comparing foreign policies: theories, findings, and method, (New York: sage publication, inc., 1974) pp.3-22.
- Simonton D.K. (2014) **The Personal Characteristics of Political Leaders: Quantitative Multiple-Case Assessments**. In: Goethals G.R., Allison S.T., Kramer R.M., Messick D.M. (eds) *Conceptions of Leadership*. Jepson Studies in Leadership. Palgrave Macmillan, New York. 53-69 https://doi.org/10.1057/9781137472038_4
- E swarappa K., Das S. (2019) **Transactional Analysis**. In: Leeming D. (eds) *Encyclopedia of Psychology and Religion*. Springer, Berlin, Heidelberg. https://doi.org/10.1007/978-3-642-27771-9_200115-1
- Berne, E. (2011). **Games people play: The basic handbook of transactional analysis**, Tantor eBooks.
- Tudor, K. (2019). "Religion, Faith, Spirituality, and the Beyond in Transactional Analysis." **Transactional Analysis Journal** 49(2): 71-87
- Veronese, G., et al. (2015). "Narcissism and Defending Self-Esteem. An Exploratory Study based on Self-characterizations." **The Open Psychology Journal** 8(1).38-43
- Berne, E. (1958). "Transactional analysis: A new and effective method of group therapy." **American Journal of Psychotherapy** 12(4): 735-743.
- Jadon, P. S. and S. Tripathi (2017). "Effect of Authoritarian Parenting style on self esteem of the Child: A Systematic Review." **International Journal of Advanced Research and Innovative Ideas** 3: 909-913.

-Garcia, F. (2015). **Parenting: Cultural influences and impact on childhood health and well-being**, Nova Science Publishers, Incorporated.

-Torkaman, M., Farokhzadian, J., Miri, S. et al. **The effect of transactional analysis on the self-esteem of imprisoned women: a clinical trial**. BMC Psychol 8, 3 (2020). <https://doi.org/10.1186/s40359-019-0369-x>